



حسن یک دهقان ثروتمند توسی بود. می‌داند که دهقان‌ها با کشاورزها فرق می‌کنند. دهقان‌ها از خانواده‌های شاهزاده‌های ثروتمند قدیمی بودند. حسن چندین مزرعه و آبادی داشت و کشاورزان زیادی برایش کار می‌کردند. او با دختری از دهقانان ازدواج کرد و صاحب پسری اخمو و جدی شد که اسمش را منصور گذاشتند. دهقانان فرزندان خود را به مدرسه نمی‌فرستادند برایشان معلم خصوصی می‌گرفتند. منصور هم از معلمان سرخانه قرآن و ادبیات و زبان عربی یاد گرفت. او از همان بچگی متوجه شد که می‌تواند مثل آب خوردن شعر بگوید. این مثل آب خوردن شعر گفتن سرانجام باعث شد منصور کار بسیار بزرگ و مهمی در زندگی‌اش انجام دهد. در آن زمان رسم بود که شب‌ها دور کرسی جمع

فردوسی